

هنر و سبک تشریفاتی

شوقی ضیف

ترجمه: دکتر مرصیه آباد

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر روح الله مهدیان طر قبه

عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان

هنر و سبک‌های نثر عربی

شوقی ضیف

ترجمه:

دکتر مرضیه آباد

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر روح‌الله مهدیان طرقله

عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان

عنوان قراردادی:

الفن و مذاهبه فی النثر العربی. فارسی

عنوان و نام پدیدآور:

هنر و سبک‌های نثر عربی / شوقی ضیف؛ ترجمه مرضیه آباد، روح‌الله مهدیان طرقله.

مشخصات نشر:

مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:

۳۳۶ ص. مصور.

فروست:

انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد؛ شماره ۶۷۱.

شابک:

ISBN: 978-964-386-344-9

وضعیت فهرست‌نویسی:

فیپا.

یادداشت:

کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع:

نثر عربی - - تاریخ و نقد.

Arabic Prose Literature - - History and Criticism.

موضوع:

ادبیات عربی - - سرگذشتنامه و کتابشناسی

Arabic Literature - - Bio - Bibliography

موضوع:

نویسندگان عرب - - سرگذشتنامه

موضوع:

Authors, Arab - - Bibliography

شناسه افزوده:

آباد، مرضیه، ۱۳۳۵ - مترجم

شناسه افزوده:

مهدیان طرقله، روح‌الله، مترجم

شناسه افزوده:

دانشگاه فردوسی مشهد

رده‌بندی کنگره:

PJA۲۴۲۰ / ض ۹ / ۱۳۹۵ ۹۰۴۱

رده‌بندی دیوئی:

۸۹۲ / ۷۸۶۰۸۰۹

شماره کتابشناسی ملی:

۴۵۹۱۶۸۲

هنر و سبک‌های نثر عربی



پدیدآورنده:

شوقی ضیف

ترجمه:

دکتر مرضیه آباد، دکتر روح‌الله مهدیان طرقله

ویراستار علمی:

دکتر علی نوروزی

مشخصات:

وزیری، ۵۰۰ نسخه، چاپ اول، بهار ۹۶

چاپ و صحافی:

چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد

بها:

۱۸۵۰۰۰ ریال

مراکز پخش:

فروشگاه و نمایشگاه کتاب پردیس: مشهد، میدان آزادی، دانشگاه فردوسی مشهد، سازمان مرکزی،

جنب سلف یاس تلفن: ۳۸۸۳۳۷۲۷ (۰۵۱)

مؤسسه کتابیران: تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی‌نژاد، بین خیابان فروردین و اردیبهشت،

شماره ۲۳۸ تلفن: ۶۶۴۹۴۴۰۹-۶۶۴۸۴۷۱۵ (۰۲۱)

مؤسسه دانشیران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت) نبش خیابان نظری،

شماره ۱۴۲ تلفکس: ۶۶۴۰۰۲۲۰-۶۶۴۰۰۱۴۴ (۰۲۱)

فهرست

۷.....	سخن مترجمان
۸.....	مقدمه چاپ نخست

باب نخست: سبک صنعت

۱۳.....	فصل ۱. صنعت در نثر جاهلی
۱۳.....	۱- نثر جاهلی
۱۷.....	۲- مثل های جاهلی
۲۱.....	۳. صنعت در مثل های جاهلی
۲۳.....	۴. خطابه جاهلی
۲۸.....	۵. صنعت در خطابه جاهلی
۳۲.....	۶. سجع کاهنان

۳۶.....	فصل ۲. صنعت در نثر اسلامی
۳۶.....	۱. اسلام
۳۸.....	قرآن کریم
۴۱.....	حدیث نبوی
۴۴.....	۲. خطابه در صدر اسلام
۵۳.....	۳. خطابه در دوره اموی
۵۶.....	خطابه سیاسی
۵۸.....	خطابه محافل
۶۱.....	خطابه دینی، وعظ و مناظرات
۶۷.....	۴. صنعت در خطابه اموی
۷۸.....	۵. نویسندگی در صدر اسلام
۸۱.....	۶. نویسندگی در عصر اموی
۸۶.....	۷. صنعت در نویسندگی عصر اموی

۹۲	۸ عبدالحمید کاتب و ویژگی‌های هنری در نثر او.....
۹۹	فصل ۳. صنعت در نثر دوره عباسی.....
۹۹	۱. نثر عباسی.....
۱۰۹	۲. ابن مقفع: نژاد، زندگی و زندقه او.....
۱۱۲	۳. صنعت ابن مقفع در کتاب‌ها و نامه‌های او.....
۱۱۸	۴. سهل بن هارون: اصل، زندگی و فرهنگ او.....
۱۲۱	۵. صنعت سهل در نامه‌ها و کتاب‌هایش.....
۱۲۶	۶. جاحظ: اصل، فرهنگ و زندگی او.....
۱۳۱	۷. صنعت جاحظ.....
۱۳۳	واقع‌گرایی.....
۱۳۶	استطراد.....
۱۳۸	آرایش صوتی.....
۱۴۱	آرایش عقلی.....
۱۴۵	۸ رساله «التربیع و التدویر».....

باب دوم: سبک تصنیع و سبک تصنع

۱۵۹	فصل ۱. تصنیع و دیوان‌ها.....
۱۵۹	۱. تصنیع در زندگی عرب‌ها.....
۱۶۱	۲. تصنیع و دیوان‌های خلافت عباسی.....
۱۶۷	۳. تصنیع، و دیوان‌های امارت‌های ایرانی.....
۱۷۰	۴. ابن عمید: زندگی و فرهنگ او.....
۱۷۳	۵. تصنیع ابن عمید.....
۱۷۶	۶. صاحب بن عباد و تصنیع او.....
۱۸۰	۷. تصنیع در آثار ابواسحاق صابی.....
۱۸۴	۸. عمومیت تصنیع در میان نویسندگان دیوان‌ها.....
۱۸۷	فصل ۲. تصنیع و تصنع.....
۱۸۷	۱. شدت گرفتن موج تصنیع.....
۱۸۹	۲. ابوبکر خوارزمی و تصنع او.....
۱۹۳	۳. سبک تصنع، و تصنیع خوارزمی.....

۴. بدیع الزمان و تصنیع در آثار او.....	۱۹۵
۵. تصنع، و تصنیع بدیع الزمان.....	۱۹۹
۶. مقامات بدیع الزمان و تصنع موجود در آن.....	۲۰۲
۷. قابوس بن وشمگیر و تصنع وی.....	۲۰۸
۸. رواج و انتشار تصنع.....	۲۱۴

فصل ۳. تصنع و پیچیدگی..... ۲۱۷

۱. ابوالعلاء: زندگی، هوش و فرهنگ او.....	۲۱۷
۲. ابوالعلاء و تعقید وی.....	۲۲۰
۳. پیچیدگی در رساله الغفران.....	۲۲۵
۴. پیچیدگی در الفصول و الغایات.....	۲۲۹
۵. حریری و پیچیدگی در آثار او.....	۲۳۸
۶. پیچیدگی در مقامات حریری.....	۲۴۲
۷. حصکفی و پیچیدگی در آثار او.....	۲۴۸
۸. پیچیدگی، پدیده‌ای فراگیر.....	۲۵۰

باب سوم: سبک‌های هنری در اندلس و مصر

فصل ۱. اندلس و سبک‌های هنری..... ۲۵۵

۱. اندلس.....	۲۵۵
۲. شخصیت اندلس.....	۲۵۷
۳. نثر اندلس.....	۲۵۹
ابن شهید.....	۲۶۱
۴. ملوک الطوائف و نهضت نثر در اندلس.....	۲۶۴
ابن زیدون.....	۲۶۵
۵. جمود نثر اندلس.....	۲۶۹
لسان الدین بن خطیب.....	۲۷۰

فصل ۲. مصر و سبک‌های هنری..... ۲۷۵

۱. مصر.....	۲۷۵
۲. شخصیت مصر.....	۲۷۶
۳. نثر در مصر.....	۲۷۹
ابن عبدکان.....	۲۸۲

۲۸۴.....۴.فاطمیان و نهضت نثر در مصر

۲۹۱.....ابن‌شخباء

۲۹۵.....۵.ایوبیان و نهضت نثر در عصر آنان

۲۹۸.....قاضی فاضل

۳۰۴.....۶.ممالیک و تداوم نهضت در عصر آنان

۳۰۷.....محیی‌الدین بن عبدالظاهر

۳۱۳.....۷.عصر عثمانی؛ بی‌حاصلی و جمود

۳۱۵.....**خاتمه**

۳۱۵.....۱.تصویری کلی از این پژوهش

۳۱۶.....۲.نثر جدید مصری

۳۱۸.....۳.قدیم و جدید

۳۲۰.....**نمایه**

سخن مترجمان

کتاب حاضر ترجمه «الفن و مذاهبه في النثر العربي» تألیف شوقی ضیف نویسنده معاصر مصری در گذشته به سال ۲۰۰۵م است. او این کتاب را در ادامه کتاب خود: «الفن و مذاهبه في الشعر العربي» که در آن به نقد و بررسی سبک‌های هنر و صنعت در شعر عربی می‌پردازد، به رشته تحریر درآورده است. نویسنده در بررسی هنر و صنعت در نثر عربی همان شیوه کتاب شعر را اتخاذ کرده و سه سبک صنعت و تصنیع و تصنع برای نثر عربی، اثبات کرده (ضیف، بی تا، ص ۷) و کوشیده است تصویری روشن از سیر تطور صنعت و هنر در نثر عربی از آغاز تا اوایل قرون جدید ارائه دهد و با ذکر نمونه‌های مختلف به نقد و تحلیل آن پرداخته است.

بدین گونه ترجمه این کتاب نیز ادامه و به تعبیری تکمیل کننده ترجمه کتاب شعر ایشان است که تحت عنوان «هنر و سبک‌های شعر عربی» در انتشارات دانشگاه فردوسی به چاپ رسیده است، از این رو به دلیل شباهت‌های این دو کتاب از جهت شیوه بررسی و تحلیل سبک‌های هنری و اصطلاحات، مترجمان نیز در ترجمه آن شیوه هنر و سبک‌های شعر عربی را در پیش گرفتند؛ بدین معنا که در معرفی سبک‌های نثر عربی - به شیوه کتاب شعر - از همان اصطلاحات عربی مدد جست‌ایم و به جهت رعایت امانت عین شواهد نثری و ابیات شعری در متن ذکر شده و ترجمه آن در حاشیه کتاب آمده است. افزون بر این از آنجا که تمامی شواهد نثر و ابیات شعر موجود در کتاب به فارسی ترجمه شده از ترجمه برخی واژگان که نویسنده به عنوان تفسیر لغات دشواریاب در پاورقی آورده، خودداری کرده‌ایم.

در پایان از زحمات خالصانه برادر ارجمند و همکار فرزانه آقای دکتر علی نوروزی که در ویرایش علمی و آراسته شدن کتاب به زیور طبع مترجمان را وامدار خویش کردند کمال سپاس را به جا می‌آوریم. همچنین از تمامی کسانی که در داوری و نشر این کتاب متحمل زحمت شدند به خصوص انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد و نیز تمامی کسانی که با پیشنهادات ارزنده خود مترجمان را در رفع کاستی‌ها و اصلاح لغزش‌ها یاری خواهند رساند سپاسگزاریم و آخر دَعْوَانَا أَن الحمد لله رب العالمین.

مرضیه آباد، روح‌الله مهدیان طرچه

زمستان ۱۳۹۵

مقدمه چاپ نخست

در این کتاب، همان روشی را دنبال کردم که در کتاب «الفن و مذاهب فی الشعر العربی» در پیش گرفته بودم. در آن کتاب شعر را در دوره‌های مختلف بررسی کردم، و توانستم هنر شعری - یا به عبارت دیگر، صنعت شعری - را به سه سبک مختلف تقسیم کنم که عبارتند از: صنعت، تصنیع و تصنع. سبک صنعت همان است که در قدیمی‌ترین نمونه‌های شعر عربی می‌یابیم؛ چه سرایندگان این اشعار در ساختن شعر به مجموعه‌ای از آداب و رسوم پایبند بودند، آداب و رسومی که این احساس را در انسان پدید می‌آورد که ادبیات عربی از قدیم‌ترین دوران‌ها، ادبیاتی تقلیدی بوده است. چرا که عناصر تقلید در آن کاملاً آشکار است، اما این عناصر نمی‌توانند عناصر تحول و تطور را تحت الشعاع قرار دهند. از این رو وقتی شعر عربی را پس از خروج از بادیه و آمدن به شهرهای متمدن مورد بررسی قرار می‌دهیم چیزی نمی‌گذرد که می‌بینیم روش جدیدی در سرایش آن پدید می‌آید. این روش جدید، سبک «تصنیع» است که بر آرایه‌های مختلف بدیعی و غیر بدیعی استوار است، و چون در عصر عباسی پیشتر رویم خواهیم دید که تمدن عربی به شدت پیچیده می‌شود. دیری نمی‌پاید که این پیچیدگی به صنعت و هنر شعری نیز سرایت می‌کند و زمینه را برای ظهور سبک جدید - یعنی سبک تصنع که بر دشوارسازی شیوه‌های بیان استوار است - فراهم می‌آورد. پس از آن هنر در شعر عربی، در حد همین سه روش متوقف شد و شیوه دیگری پدید نیامد.

این روش‌ها که به‌وسیله آن، هنر شعر عربی و مراحل پی در پی آن را توضیح دادم، همان روشی است که - به کمک آن - هنر نثر عربی و مراحل مختلف آن را بررسی و تشریح کرده‌ام. صنعت نثر از دوره جاهلی به صورت هنری آغاز شد، اما به دلیل زندگی ساده عرب‌ها، در آن پیچیدگی و آراستگی چندانی به وجود نیامد، و بر دشوارسازی بیان و تزئین عبارات تکیه نداشت. برای توصیف سیمای نثر در این دوره، از متون شعر جاهلی کمک گرفتم، چرا که شعر جاهلی صحیح‌تر و قابل اعتمادتر از خطبه‌ها و سجع کاهنان منسوب به این عصر است. در این متون شعری، تصویری کامل از طبیعت نثر جاهلی و میزان تزئین و آراستگی که نویسندگان در آن اعمال می‌کردند، به دست آوردم.

مدت زمانی می‌گذرد، تا اینکه اسلام، صفحه‌ای درخشان در تاریخ عرب می‌گشاید و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور، و از دایره جوامع قبیله‌ای به دایره ملت‌های متمدن منتقل می‌کند. اما به نظر می‌رسد که نثر در طول عصر اسلامی از نظر بافت و ساختار به همان شکل دروه جاهلی باقی می‌ماند؛ هر چند در موضوعات و معانی آن تنوع بیشتری دیده می‌شود. خطابه گسترش قابل توجهی می‌یابد، و در کنار آن، نوع جدیدی از نثر پدید می‌آید که عرب‌ها پیش از این نمی‌شناختند و این همان نگارش هنری، یا آن چیزی است که بعضی از پژوهشگران آن را نثر فنی نامیده‌اند. من پیدایش این نوع نثر را به دقت بررسی کرده، ثابت نمودم که پیدایش آن تحت تأثیر

عناصر برخاسته از نزادهای بیگانه نبوده، بلکه تنها به وسیله خود عرب‌ها و در سایه نظام سیاسی جدید آنان رشد و نمو یافته است. این بدان معنا نیست که من منکر تأثیرگذاری عناصر بیگانه در این نوع از نثر هستم؛ بلکه من معتقدم عناصر بیگانه در طی زمان در آن مشارکت داشته اند؛ اما این مشارکت به رشد و تکامل نثر فنی مربوط می‌شود و نه به اصل وجود و پیدایش آن. این نوع، در طول دوره اسلامی تکامل یافت، تا اینکه به عبدالحمید کاتب رسید و او شکل نهایی آن را ارائه کرد. این شکل، در قالب شیوه قدیم می‌گنجد؛ یعنی روش صنعت و صنعت پردازان و من نتیجه گرفتم که عبدالحمید با فرهنگ ایرانی به طور مستقیم ارتباط داشته، اما فرهنگ یونانی را از استادش «سالم» که فرهنگ یونانی را به خوبی می‌شناخت، فرا گرفته است.

با گذشت زمان، به عصر عباسی می‌رسیم و با ابن مقفع، سهل بن هارون، جاحظ و امثال آنان روبرو می‌شویم که به نوشتن آثار طولانی، و به عبارت دیگر به نوشتن رسایل و کتاب‌های ادبی اهتمام داشتند. این گروه، همان چارچوب نثر را که از عبدالحمید کاتب گرفته بودند، حفظ کردند و روش جدیدی را پدید نیاوردند؛ بلکه در چارچوب سبک قدیمی «صنعت» باقی ماندند؛ هر چند میان فرهنگ آنان و فرهنگ صاحبان این سبک در دوره‌های گذشته تفاوت فراوان وجود داشت. در این زمینه، جایگاه ابن مقفع و هماهنگی را که توانسته بود میان زبان عربی و گنجینه‌های ادبی بیگانه - که به عربی ترجمه کرده بود - برقرار کند، توضیح دادم؛ چرا که او توانست ویژگی‌ها و اسلوب محکم و متین عربی را حفظ کند. اما در مورد جاحظ، به معرفی هنر او توجهی ویژه مبذول داشتم و «رسالة التریع والتدویر» او را به تفصیل بررسی کردم، و علت تکرار بیش از اندازه در آثار او را این دانستم که وی بسیاری از کتابهایش را املا می‌کرده است، از جمله «البیان والتیین»، «البخلاء» و «رسالة التریع والتدویر»، و به همین دلیل بیشتر آثار او از نظر تکرار، استطراد، و ناهنجاری‌های ساختاری مربوط به آن، ویژگی‌های کتاب‌های املا و محاضره را داراست.

اما هنگامی که این گروه از صاحبان آثار بلند را در عصر عباسی رها کرده و به صاحبان نوشته‌های رسمی کوتاه، یا به عبارت دیگر اصحاب دیوان‌ها و نوشته‌های دیوانی پرداختم، دریافتم که این گروه دوم تلاش می‌کنند سبک جدیدی را پدید آورند؛ که همان سبک تصنیع است. این سبک، به طور دقیق، نمایانگر تمدن عباسی و آراستگی و تزیین رایج در آن بود. مقدمات این سبک، گاه و بیگاه در دیوان‌های عباسی خودنمایی می‌کرد، تا این که در آغاز قرن چهارم هجری، سجع در دیوان‌های خلیفه مقتدر فراگیر شد. طولی نکشید که ابن عمید، وزیر آل بویه این سجع را از نظر تزیین با زیباترین آرایه‌های بدیعی شناخته شده، همچون جناس، طباق و تصویرسازی، به جایگاهی که انتظار می‌رفت رساند. به نظر می‌رسد تکامل این سبک به وسیله ابن عمید به این دلیل است که او هنر تصویرگری و علم مکانیک را به خوبی می‌دانست و در آثار نثری خود ترفندهایی را به کار می‌بست که به او اجازه می‌داد تا آنجا که ممکن است، از زیورهای سجع و بدیع استفاده کند. سپس به پیروان این سبک از جمله صاحب بن عباد، ابواسحاق صابی، خوارزمی و بدیع الزمان پرداختم و دیدم که بذره‌های پنهان سبکی جدید نزد دو نویسنده اخیر در حال پیدایش است، و به طور کامل تر و آشکارتر نزد قابوس بن وشمگیر عیان شده است. مدت زمانی گذشت تا این سبک، صورت نهایی خود را نزد ابوالعلاء یافت. مقصود ما سبک «تصنع» است که بر پایه دشوار سازی روش‌های ادای معانی، و پیچیدن آن در انواع معماها استوار است. انسان احساس می‌کند که در این سبک، پیچیدگی به خودی خود و به تنهایی هدف است! پس از

ابوالعلاء، به آثار حریری و حصکفی پرداختم و پیچیدگی را که این دو نویسنده در ابزارها و وسایل آفرینش هنری خود به کار بسته‌اند، توضیح دادم.

سپس در خلال قرون وسطی و بلکه با سپری شدن چند دوره زمانی هیچ سبک جدیدی در نگارش نثر عربی و ساختار آن پدید نیامد؛ همه ادیبان از همین سبک پیروی می‌کردند و در چارچوب آن متوقف و سرگردان شده بودند، تا اینکه عصر جدید فرا رسید.

این‌ها سبک‌ها یا مراحل است که هنر نثر عربی پشت سر گذارد. ابتدا با مرحله «صنعت» آغاز شد، سپس به مرحله «تصنیع» منتقل گشت و طولی نکشید که به مرحله «تصنّع» رسید، و در این مرحله دچار جمود و تحجر شد و نتوانست از آن رهایی یابد. همین نثر را در اندلس و مصر نیز بررسی کردم. و پیدایش، سیر تکامل، روش‌ها و معروف‌ترین استادان و مشاهیر آن را در این دو سرزمین جستجو نمودم. پس از این بررسی و کنکاش دریافتیم که اندلس و مصر هیچ یک، سبکی جدید پدید نیاوردند تا بتوانیم آن را به دیگر سبک‌هایی که در مشرق زمین پدید آمد بیفزاییم. در واقع هر پژوهشگری احساس می‌کند که ریشه‌های سبک‌های مشرقی در آفرینش ادبی - شعری نثر - در تاریخ ادبیات عرب، ثابت‌تر و استوارتر از آن است که هر یک از سرزمین‌های عربی بتواند تغییر و دگرگونی چشم‌گیری در آن پدید آورد. این بدان معنا نیست که مصر و اندلس در ادبیات خود، شخصیت ویژه خود را بروز نداده‌اند؛ البته که شخصیت خود را نشان داده‌اند، اما با توانی محدود و در چارچوب سبک‌های وضع شده در مشرق زمین، و سرانجام در خاتمه کتاب، نهضت جدید نثر در مصر را به اختصار مورد بررسی قرار دادم.

این پژوهش گسترده در نثر عربی، و حوادث و تحولاتی که در طول دوران‌ها و در سرزمین‌های گوناگون بر آن گذشته، مرا بر آن داشت تا به هر آنچه از کتاب‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی عربی می‌توانستم، مراجعه کنم؛ همچنین به تعدادی از کتاب‌های شرق شناسان نیز مراجعه کردم. در اینجا لازم است به دشواری این پژوهش و مشکلاتی که در انجام آن برابم پیش می‌آمد، اشاره کنم. همچنین لازم است به این نکته اشاره کنم که هدف اصلی من - از اولین مراحل تحقیق - این بود که اشکال دقیق نثر عربی و مراحل مختلف آن را در برابر خواننده قرار دهم، و تلاش کردم که در این اشکال ویژگی‌های نثر در آن مرحله را حفظ کنم. بنابراین در مورد نمونه‌های نثر به قضاوت احساس و ادراک خود اعتماد نکردم. همچنین در هیچ مسئله‌ای به فرض و گمان تکیه نکردم، بلکه تنها به متن‌های حسی و عینی پرداختم. و همه خواسته‌ام این است که توانسته باشم نثر عربی را با شیوه‌ها و سبک‌های مختلف آن - در حد توان - معرفی کنم و هدف من از معرفی نثر در این کتاب - همچون کتاب «الفن و مذهب فی الشعر العربی» - این است که مطالعه ادیبان عرب را برای جوانان عصر حاضر که به ایده سبک‌ها و روش‌ها و تطبیق آن در پژوهش‌های گوناگون ایمان دارند، جذاب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر سازم که هدایت و تسهیل از خداست.

شوقی ضیف

قاهره ۱۱ آوریل ۱۹۴۶ م.

باب نخست

سبک صنعت

فصل اوّل: صنعت در نثر جاهلی

فصل دوم: صنعت در نثر اسلامی

فصل سوم: صنعت در نثر عباسی

صنعت در نثر جاهلی

۱- نثر جاهلی

نثر عبارت است از کلامی که وزن و قافیه ندارد و بر دو نوع است: نوع اول، نثر عادی است که در گفت و گوهای روزمره از آن استفاده می‌شود و ارزش ادبی ندارد، مگر امثال و حکمت‌هایی که در آن به کار می‌رود. اما نوع دوم، نثری است که نویسندگان آن را به زبانی برخوردار از هنر و مهارت و بلاغت ارتقا داده‌اند و این نوع همان نثری است که منتقدان در زبان‌های گوناگون آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و دگرگونی‌ها و مراحل مختلفی را که بر آن گذشته شرح می‌دهند و صفات و ویژگی‌های آن را در هر مرحله بیان می‌کنند. این نثر به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شود: خطابه و نگارش فنی - که بعضی از پژوهشگران آن را نثر فنی می‌نامند. نگارش فنی، قصه‌های مکتوب و نامه‌های ادبی زیبا و هنرمندانه را نیز در بر می‌گیرد و گاهی گسترش بیشتری یافته و نوشتارهای تاریخی زیبا و آراسته را نیز شامل می‌شود.

با مراجعه به دوره جاهلی و اخبار مربوط به آن، در می‌یابیم که نوع دوم نثر در زندگی عرب آن روزگار نقش مهمی داشته است؛ چرا که عرب‌ها در دوره جاهلی به تاریخ، قصه‌های پهلوانان، حوادث، جنگ‌ها و پادشاهان خود علاقه فراوانی داشتند و به‌وسیله آن، اوقات فراغت و شب‌نشینی‌های خود را در اطراف خیمه‌هایشان سپری می‌کردند. در میان آنان بعضی از اخبار ملت‌های همسایه که با خرافات و اسطوره‌ها آمیخته بود نیز نقل می‌شد. در شرح حال پیامبر آمده است که «نُصْرُ بْنُ حَارِثِ مَكِّي» برای مردم قریش قصه‌هایی از پهلوانان ایرانی، مثل رستم و اسفندیار را بازگو می‌کرد^۱. اما آنچه عرب‌ها بیش از هر چیز به آن اشتیاق نشان می‌دادند، سخنان قصه‌گویان در مورد رویدادهای مهم و جنگ‌های آنان در دوره جاهلی بود، که بعضی از این حوادث در کتاب «شرح النقاظ» ابو عُبَیْدَه و «الأغانی» ابوالفرج اصفهانی

آمده است؛ پس از این دو علمای لغت و ادیبان به این حوادث و جنگ‌ها توجه زیادی نشان دادند.^۱ همان‌گونه که ابن عبد ربّه در «العقد الفريد» و ابن اثیر در جلد اول از «الکامل» و میدانی در فصل بیست و نهم از «مجمع الأمثال» به آن پرداخته‌اند.

برای این قصه‌ها نمی‌توان ارزش تاریخی یا ادبی در نظر گرفت؛ زیرا پیش از آنکه به وسیله ابو عبیده و دیگر مؤلفان عصر عباسی، شکل نهایی خود را بیابد، راویان در آن تحریف و تغییر زیادی ایجاد کردند. قصه «زَبَاء» ملکه تَدْمُر در بادیه شام در قرن سوم میلادی، این موضوع را به خوبی روشن می‌کند. این قصه در کتاب‌های عربی از «هشام بن محمد کلبی» روایت شده است^۲ و بر اساس آن «زَبَاء» دختر «عمرو بن ظَرَب عمَلیقی» است که جنگ‌هایی میان او و «جَذِیمَةُ الأَثَرش»، پادشاه حیره و تنوخ در گرفت و به قتل عمرو منتهی شد. سپس دخترش «زَبَاء» تصمیم گرفت از جذیمه انتقام بگیرد، و سرانجام نزد او رفت و او را به قتل رساند. پس از جذیمه پسر خواهرش «عمرو بن غَدی» به جای او نشست و به کمک یکی از یارانش - که قَصیر نام داشت - نقشه‌ای را طراحی کرد و «زَبَاء» را در شهری که بر ساحل فرات ساخته بود به قتل رساند، بدین ترتیب که افراد را در صندوق‌ها و بسته‌هایی به باروی شهر رساند و «زَبَاء» دروازه را به رویش گشود؛ چون گمان می‌کرد در آن بسته‌ها و صندوق‌ها کالاهای تجاری حمل می‌شود. سپس سربازان از صندوق‌ها خارج شدند و زَبَاء را کشته و شهر را تصرف کردند. این اسطوره به هیچ‌وجه با اسناد صحیح تاریخی روم در مورد زَبَاء که او را «زنوبیا»^۳ می‌نامند، مطابقت ندارد. زَبَاء همسر «أَذِینَةُ» بود که به خیانت کشته شد و زَبَاء سلطه خود را در عراق، شام، مصر و آسیای صغیر گسترش داد و به شدت با رومیان جنگید؛ تا اینکه «اورلثان» در مقابل او پناخت و بر سپاه او پیروز شد و پایتخت او «تَدْمُر» را محاصره کرد. محاصره به طول انجامید و زَبَاء از پیروزی ناامید شد و تلاش کرد که از شهر بگریزد، اما سربازان اورلثان او را تعقیب کرده و به اسارت گرفتند. اورلثان او را به عنوان اسیر با خود به روم برد و زَبَاء باقی مانده زندگی خود را در آنجا سپری کرد.^۴

گویا هیچ ارتباطی میان شخصیت تاریخی زنوبیا و شخصیت زَبَاء در قصه عربی وجود ندارد؛ چرا که در این قصه همه شواهد تاریخی تغییر یافته‌اند، حتی شهر تدمر که قصه‌پردازان به جای آن، دو شهر را قرار داده‌اند که زَبَاء بر ساحل فرات بنا کرده است و حتی نام این زن از «زنوبیا» به «زَبَاء» تغییر یافته است. و جذیمه را از حیره فرا خوانده‌اند تا جانشین «أَذِینَةُ» همسر زَبَاء شود که ناجوانمردانه به قتل رسیده بود. بنابراین اگر نتوانیم در مورد حوادث تاریخی به این قصه‌ها اعتماد کنیم بهتر آن است که در وصف سیمای نثر جاهلی و بیان ویژگی‌های فنی آن نیز به این داستان‌ها تکیه نکنیم؛ چرا که این قصه‌ها نه در دوره

۱. ر.ک. فن اول از مقاله سوم در «الفهرست» ابن ندیم.

۲. ر.ک. اغانی ۷۰/۱۶ و ابن اثیر (چاپ لیدن) ۲۴۷/۱ و ابن خلدون (چاپ فاس) ۴۵/۲۲.

3. Zenobia

۴. ر.ک. تاریخ العرب قبل الإسلام، جواد علی (چاپ بغداد ۱۹۵۳ م.) ۹۹/۳ و ما بعد آن.

جاهلی و نه در دوره نزدیک به آن، بلکه در عصر عباسی نوشته شده‌اند. از این رو نمی‌توانیم برای آنچه که از این دوره در زمینه قصه و تاریخ روایت شده است - از جنبه ادبی - ارزشی قائل شویم. چرا که راویان واژه‌ها و حتی معنای آن را تحریف کرده‌اند. همان‌گونه که در قصه «زنوبیا» یا دختر «زباء» و اخبار مربوط به آن این کار را کرده‌اند. اگر عرب‌ها تاریخ و قصه‌های خود را در دوره جاهلی نوشته بودند، می‌توانستیم به این نوع از نثر اعتماد کنیم. ولی آنها چیزی از آن را ثبت نکردند. اما آنچه از هشام بن محمد کلبی روایت شده مبنی بر اینکه او در کلیساهای حیره کتاب‌ها و آثار مکتوبی را دیده و اخبار عرب را از آن استخراج کرده است^۱، نیز قابل اعتماد نیست؛ چرا که وی در بسیاری از روایات خود متهم به تحریف است^۲. حتی اگر روایت او صحیح نیز باشد به احتمال زیاد آثار مکتوبی که وی مشاهده کرده به زبان عربی نبوده بلکه به سریانی بوده که تا قبل از اسلام در حیره رواج داشته است^۳.

در حقیقت ما هیچ دلیل و مدرک عینی در دست نداریم که نشان دهد عرب‌ها در عصر جاهلی آثار تدوین شده تاریخی یا ادبی داشته‌اند؛ ولی این بدان معنا نیست که در آن هنگام، خط عربی هنوز پدید نیامده بود. زیرا نقوشی که به تازگی کشف شده نشان می‌دهد خط عربی از قرن ششم میلادی در حجاز موجود بوده و از آنجا به بعضی مناطق صحرایی راه یافته است. هنگامی که اسلام ظهور کرد در مکه هفده^۴ و در مدینه یازده^۵ کاتب وجود داشت و در میان بادیه‌نشینان نیز کسانی بودند که نوشتن را می‌دانستند، مانند «اَکْثَمُ بْنُ صَیْفِي»^۶، حکیم و خطیب قبیله تمیم که پسر برادر او «حَنْظَلَةُ بْنُ رَبِيعٍ» از کاتبان پیامبر بود^۷. و از جمله شاعران بادیه‌نشین در این دوره که به نوشتن مشهور هستند می‌توان «مَرْقَشُ اکبر»^۸ از قبیله بکر و «لَبید بن ربیع»^۹ از بنی عامر بن صعصعه را نام برد. شاید یکی از نشانه‌های رواج نوشتن در میان بادیه‌نشینان این باشد که می‌بینیم شاعران بدوی در بسیاری موارد آثار باقی‌مانده از منازل را به خطوط کتاب تشبیه کرده‌اند. مَرْقَش در ابتدای قصیده معروف خود می‌گوید:

الدار قَفَرٌ و الرِّسوم کما رَقَّشَ فی ظَهر الأَديمِ قَلَمٌ^{۱۰}

و لبید در مطلع معلقه خود می‌گوید:

۱. ر.ک. طبری (چاپ لیدن): قسمت اول، ص ۷۷۰.
۲. اغانی (چاپ دارالکتب المصریة) ۴۰/۱۰.
۳. أصل الخط العربی، خلیل نامی، ص ۴.
۴. فتوح البلدان، بلاذری (چاپ اروپا)، ص ۴۷۱.
۵. همان: ۴۷۳.
۶. مجمع الأمثال، میدانی (چاپ مطبعة الخیرية) ۸۷/۲، و عیون الأخبار، ابن قتیبة (چاپ دارالکتب)، ۴۲/۱.
۷. الوزراء و الکتاب، جهشیاری (چاپ حلبی)، ص ۲۱۲.
۸. الشعر و الشعراء، ابن قتیبة (چاپ لیدن)، ص ۱۰۴.
۹. اغانی (چاپ ساسی)، ۹۰/۱۴.
۱۰. المفضلیات (چاپ لایل)، ص ۴۸۵. خانه فرسوده و خالی است و آثار آن چون خطوطی است که قلم بر روی پوست می‌نگارد.

عَفَتِ الدَّيَارُ مَحَلَّهَا فَمَقَامُهَا بَمَنْى تَأْبُدُ غُولَهَا وَرِجَامُهَا^۱
فَمَدْفَعُ الرِّيَّانِ عُرِّيَ رُسْمُهَا خَلَقًا كَمَا صَمِنَ الْوُحْيَ سَلَامُهَا^۲

«وُحْي» به معنی نوشتن، و «سِلَام» سنگ سفید و یا استخوانهایی بوده است که بر آن می‌نوشتند. علاوه بر آن بر روی ادم یا اذیم نیز می‌نوشتند که در بیت مرقش ذکر شد و به معنی پوست دباغی شده است. عرب‌ها بر روی برگ‌های خرما نیز می‌نوشتند. لبید در ادامه معلقه خود می‌گوید:

و جلا السيول عن الطلول كأنها زُبُرٌ تُجَدُّ مَتَوْنَهَا أَقْلَامُهَا^۳
و در اینجا «زیر» به معنی کتاب‌ها است. اخنس بن شهاب تغلبی نیز می‌گوید:

لَابِنَةُ حِطَّانَ بْنِ عَوْفٍ مَنَازِلُ كَمَا رَقَّشَ الْعَنْوَانُ فِي الرَّقِّ كَاتِبُ^۴
«رق» به معنی پوست نازک است. سلامة بن جندل، قهرمان معروف می‌گوید:

لَمَنْ طَلَّلَ مِثْلَ الْكِتَابِ الْمَنْمَقِ خَلَاغَهُدُهُ بَيْنَ الصُّلَيْبِ فَمَطَّرِقِ^۵

شاعران بادیه‌نشین این تصویر را در شعر خود فراوان به کار برده‌اند. بی‌شک این اشعار مؤید آن است که کتابت در دوره جاهلی شناخته شده بوده است. اما این شناخت چیزی است و اینکه عرب‌ها به وسیله آن آثار فنی مکتوبی را پدید آورده باشند چیزی دیگر. عرب‌ها نوشتن را می‌دانستند ولی دانش آنها در این زمینه محدود بود و آنان بدین وسیله کتاب، قصه و نامه ادبی پدید نیاوردند بلکه تنها بعضی از امور تجاری و سیاسی خود را مکتوب می‌کردند. بنابراین عجیب نیست که نوشتن در مکه رواج بیشتری داشته است؛ چرا که مکه مرکز تجاری بزرگی بود. جاحظ می‌گوید عرب‌ها بعضی از معاهده‌های سیاسی خود را می‌نوشتند و این عهدنامه‌ها را «مهارق»^۶ می‌نامیدند. واژه «مهارق» در معلقه حارث بن حلزه آمده است که به وسیله آن به پیمان‌های میان بکر و تغلب اشاره می‌کند و می‌گوید:

و اذكروا حَلَفَ ذِي الْمَجَازِ وَ مَاقُذُمَ فِيهِ الْعَهْدُ وَ الْكُفْلَاءُ
حَذَرَ الْجَوْرِ وَ التَّعَدِّي، وَ هَلْ يَنْقُضُ مَا فِي الْمَهَارِقِ الْأَهْوَاءُ؟^۷

۱. اقامتگاه‌های دائمی و موقت یاران در منی فرسوده و نابود شدند و غول و رجام خشک و خالی شده است.

۲. و آثار مجاری آب ریان، از کهنگی و فرسودگی همچون نوشته‌های روی صخره ای نازک محو و کم رنگ شد.

۳. جریان سیل خاک را از چهره اطلال سترد، چون کتاب‌هایی که قلم سطور آن را تجدید کند.

۴. مفضلیات، ص ۴۱۰. دختر حطان بن عوف را منازلی است بسان عنوانی که کاتبی بر روی پوستی نازک بنگارد.

۵. مفضلیات، ص ۵۶۰. این ویرانه‌ها و اطلال منقوش چون کتاب از آن کیست که میان صلیب و مطرق متروک مانده است؟

۶. مفضلیات، ص ۲۶۳ و ۵۹۹ و ما بعد آن.

۷. الحیوان، جاحظ (چاپ حلبی)، ۶۹/۱.

۸. به یاد آوردید پیمان ذی المجاز را و عهدنامه‌ها و افرادی را که از ترس ستم و تجاوز، ضمانت آن را بر عهده گرفتند. آیا مفاد این عهدنامه‌ها با

هوی و هوس نقض می‌شود؟

بنابراین عرب‌ها در دوره جاهلی از نوشتن برای اهداف سیاسی و تجاری بهره می‌بردند، ولی آن را برای اهداف ادبی خالص به کار نگرفتند تا براساس آن بتوانیم ادعا کنیم نوعی نگارش فنی نزد آنان وجود داشته است. پیداست که نگارش در آن روزگار در کنار اهداف سیاسی و تجاری، اغراض فنی و ادبی نداشته و به زیبایی و آراستگی آن اهمیت داده نمی‌شد؛ چرا که این نوشته‌ها چیزی نبود جز متنی ساده که در زمان خود هدفی خاص را برآورده می‌ساخت و به همین هدف ختم می‌شد.

بدون تردید، ما مدارکی در دست نداریم تا براساس آن بتوانیم ادعا کنیم عرب‌ها در دوره جاهلی با نگارش فنی آشنا بوده‌اند. در حقیقت تنها چیزی که - از طریق مدارک و اسناد صحیح و معتبر - می‌توانیم به عرب جاهلی نسبت دهیم مثل‌هایی است که در میان آنان کاربرد فراوان داشت و کتاب‌های مشهوری به صورت تخصصی به بررسی این مثل‌ها پرداخته‌اند. در کنار امثال، می‌دانیم که آنان با فن خطابه آشنا بودند و خطبه‌های فراوان در این دوران خوانده می‌شد. خطابه نزد آنان دو گونه بود: یک نوع از آن اجتماعی و عمومی بود که در زمینه فخر و مباهات به اصل و نسب و در گردهمایی‌ها، بازارها و جنگ‌ها ایراد می‌شد، و نوع دیگر مخصوص سجع کاهنان بود و هنگامی که آنان به طالع‌بینی و پیشگویی مشغول بودند بر زبانشان جاری می‌شد.

مجموعه‌ای گسترده از مثل‌ها به دست ما رسیده است که نسل‌های جاهلی و سپس نسل‌های اسلامی آن را نقل کرده‌اند و توانسته است شکل جاهلی خود را حفظ کند. معروف است که مثل‌ها تغییر نمی‌کنند و برای مدتی طولانی به همان شکلی که وضع شده‌اند، باقی می‌مانند. اما متن خطابه‌ها و سجع کاهنان از میان رفته و مقدار بسیار ناچیزی از آن باقی مانده که عبارت است از بعضی قطعه‌ها و عباراتی که در کتاب‌های تاریخی و ادبی پراکنده است، و از آنجا که ما در صدد بررسی نثر جاهلی هستیم؛ ناگزیر باید سه نوع نثر جاهلی، یعنی امثال، خطابه و سجع کاهنان را مورد بررسی قرار دهیم و - تا آنجا که متون باقی‌مانده ما را یاری می‌دهند - ببینیم که هر یک از این انواع سه گانه تا چه اندازه از ساختار فنی و مهارت ادبی برخوردار بوده است.

۲- مثل‌های جاهلی

عرب جاهلی، میراثی بزرگ از مثل‌ها را برای ما بر جای گذاشته است. مثل‌ها عباراتی هستند که در حوادثی شبیه به حادثه اصلی که در مورد آن گفته شده‌اند تکرار می‌شوند. دانشمندان عصر عباسی به بررسی این مثل‌ها توجه ویژه‌ای داشتند. از پیشگامان این کار، «مُقَضَّل ضَبَّی» و «ابو عُبَیْدَه» هستند. سپس دیگران راه آنان را ادامه دادند که مشهورترین آنان ابوهلال عسکری در کتاب «جُمُهرَةُ الْأَمْثَالِ» و میدانی در کتاب «مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ» هستند. میدانی در مقدمه کتابش می‌گوید برای تألیف این کتاب به بیش از پنجاه کتاب مراجعه کرده است. کسانی که در مورد مثل‌ها کتاب تألیف کرده‌اند، این مثل‌ها را به ترتیب الفبایی و بر اساس حرف اول آن تنظیم کرده‌اند؛ همان‌گونه که واژه‌های یک فرهنگ لغت مرتب می‌شوند. به همین

دلیل می‌بینیم که بیشتر این مؤلفان کتاب‌های خود را به بیست و نه باب، یعنی به تعداد حروف الفبا تقسیم کرده‌اند، سپس به تفسیر و توضیح حوادثی پرداخته‌اند که مثل در مورد آن گفته شده است و - معمولاً - گفته‌های آنان بر مبنای حدس و گمان است. همین امر باعث شده که «نیکلسون» ارزش مثل‌های باقی مانده از دوره جاهلی را محدود و اندک بشمارد.^۱ نظر او صحیح است؛ چرا که میان دوره جاهلی و دوران این مفسران، مدت زمانی طولانی فاصله افتاده است. هرچند که تلاش این مؤلفان قابل ستایش است ولی در مورد تفسیرها و داستان‌ها و اخباری که ذکر کرده‌اند باید قدری جانب احتیاط را رعایت کرد. چرا که داستان‌های جاهلی و اخبار و حوادثی که به دوره جاهلی نسبت داده می‌شوند از دید ما قابل اعتماد نیست.

معروف است که مثل، تغییر نمی‌پذیرد؛ بلکه همان گونه که برای اولین بار بر زبان جاری شده است تکرار می‌شود؛ هر چند با قواعد صرف و نحو مخالف باشد. برای نمونه در مثال‌های عربی آمده است: «أعط القوس باریها»^۲ (به تسکین «یاء» در «باریها»)، در حالی که اصل آن مفتوح است. همچنین در مثل‌ها آمده است: «أجنأؤها أبنأوها»^۳ که جمع «جان» و «بان» می‌باشد و براساس قواعد صرف و نحو باید گفته شود: «جناتها بُناتها»؛ چرا که «فاعل» بر وزن «أفعال» جمع بسته نمی‌شود. و گفته می‌شود: «الصف ضعیف اللب»^۴ به کسر «تاء»؛ چه مخاطب مذکر باشد چه مؤنث و یا مثنی و جمع و این بدان معناست که مثل تغییر نمی‌یابد و عرب‌ها در آن اموری را جایز می‌شمارند که در دیگر سخنان جایز نمی‌دانند.

باید توجه داشت که بعضی از مثل‌ها مبهم و پیچیده هستند و شنونده و خواننده مفهوم آن را در نمی‌یابد، مگر اینکه به کتاب‌های امثال مراجعه کرده و از شرح مفهوم آن کمک بگیرد. از جمله این نوع مثل‌ها، این گفته عرب‌هاست: «بَعِثْ ما أُرَيْتُكَ» به معنی «بشتاب» و این معنا به هیچ وجه از لفظ فهمیده نمی‌شود. ابوهلال عسکری در مورد این مثل گفته است: «این کلامی است که معنای آن به صورت سماعی شناخته شده است، اما لفظ مثل بر این معنا دلالت ندارد»^۵. شارحان در توضیح بعضی از این مثل‌ها اختلاف نظر دارند، از جمله در مورد این مثل: «لا یَعْرِفُ الهَرَمَنُ البِرَّ». بعضی از شارحان گفته‌اند: «هر» به معنی گربه و «بر» به معنی موش است، و بعضی از علمای کوفه این مثل را چنین معنا کرده‌اند: او کسی را که از وی متنفر است و کسی را که به او نیکی می‌کند از هم تشخیص نمی‌دهد، و بعضی دیگر گفته‌اند: «هر» برای فراخواندن گوسفندان و «بر» برای راندن آنان به کار می‌رود.^۶ اما با این همه، تعداد این مثل‌های پیچیده و مبهم بسیار اندک است، و بیشتر مثل‌ها واضح و روشن هستند.

عرب‌ها در همه مسائل و حوادث زندگی و به مقدار زیاد به ساختن و کاربرد مثل می‌پرداختند و در

1. Nicholson, A Literary History of the Arabs, 1930, p. 31.

۲. کار را به کاردان بسیار.

۳. کسانی از چیزی بهره برداری می‌کنند که خود، آن را ساخته باشند.

۴. این مثل در مورد طلب چیزی که وقتش گذشته زده می‌شود.

۵. جمهرة الأمثال، عسکری، در حاشیه مجمع الأمثال میدانی، ۱/۱۶۸.

۶. المزهر، سیوطی (چاپ حلبی)، ۵۰۰/۱.

بسیاری موارد در خطابه‌ها آن را ذکر می‌کردند. جاحظ می‌گوید: «گاه مرد عرب در موقعیتی خاص، چندین مثل بر زبان می‌آورد، و مردم این مثل‌ها را تنها به خاطر نفع و فایده‌ای که در برداشت به کار می‌بردند»؛ چه آنان تجربیات خود را در این مثل‌ها گنجانده‌اند، و به همین دلیل مثل‌ها شیوع و تداول یافته‌اند. از جمله:

أَيُّ الرَّجُلِ الْمَهْذَبُ؟^۲ - إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ^۳ - تَجُوعُ الْحَرَّةُ وَلَا تَأْكُلُ بُشْدِيَّهَا^۴ - رَبُّ عَجَلَةٍ تَهَبُ رَيْثًا^۵ - رَمْتَنِي بِدَانِهَا وَانْسَلَّتْ^۶ - لَا تَعْدُمُ الْحَسَنَاءُ ذِمًّا^۷ - لِكُلِّ جَوَادٍ كَبُوءَةٌ وَلِكُلِّ صَارِمٍ نَبُوءَةٌ^۸ - مَقْتُلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكِّيهِ^۹ - الْمَقْدَرَةُ تَذْهَبُ الْخَفِيفَةَ^{۱۰} - مَنْ سَلَكَ الْجَدْرَ أَمِنَ الْعِثَارَ^{۱۱} - أَسْمَعُ مِنْ فَرَسٍ فِي غَلَسٍ^{۱۲} - إِذَا فَرَعَ الْفُؤَادَ ذَهَبَ الرَّقَادُ^{۱۳} - الْحَزُّ حَزٌّ وَإِنْ مَسَهُ الضَّرُّ^{۱۴} - إِنَّمَا الْمَرْءُ بِأَصْغَرِيهِ: قَلْبُهُ وَلسَانُهُ^{۱۵} - أَسْمَعُ جَعَجَعَةً وَلَا أَرَى طَحْنًا^{۱۶} - مَنْ أَجْدَبَ انْتَجَعَ^{۱۷} - وَيِلُّ لِلشَّجِيِّ مِنَ الْخَلِيِّ^{۱۸} - مَنْ اسْتَرَعَى الذَّنْبَ ظَلَمَ^{۱۹} - لَا تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً^{۲۰} - كُلُّ مُجْرِ فِي الْخَلَاءِ يُسَرُّ^{۲۱} - قَبْلَ الرَّمَاءِ تُمْلَأُ الْكَنَائِنُ^{۲۲}.

در دوره جاهلی افرادی بودند که به خاطر مثل‌های فراوانی که بر زبان آنان جاری می‌شد، شهرت یافته بودند. یکی از قدیمی‌ترین این افراد «لقمان عباد» است، «عاد» قبیله یمنی انقراض یافته‌ای است که در «احقاف» ساکن بود، و ما نام لقمان را به روشنی بر زبان شاعران می‌یابیم.^{۲۳} جاحظ می‌گوید: «عرب‌ها او را

۱. البیان و التبیین، جاحظ (چاپ چاپخانه کمیته تألیف و ترجمه و نشر)، ۲۷۱/۱.

۲. گل بی خار کجاست؟

۳. به در می‌گویم که دیوار بشنود.

۴. آزاد زنان گرسنگی بکشند و از اجرت پستان خویش ارتزاق نکنند.

۵. چه بسا عجله‌ای که باعث کندی و تأخیر در رسیدن به هدف می‌شود.

۶. مرضش را به من منتقل کرد و گریخت (بارش را بر دوش من گذاشت و رفت).

۷. يك عیب کوچک، زیبارو را از زیبایی نمی‌اندازد (گل بی خار کجاست؟).

۸. هر اسب راهوری گاه دچار لغزش می‌شود و هر شمشیر برنده‌ای سرانجام کند می‌شود (اسب خوشرو هم گاهی سکندری می‌خورد).

۹. قتلگاه انسان، میان دو فک اوست (زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد).

۱۰. قدرت خشم را از میان می‌برد.

۱۱. هر که از راههای هموار رود از لغزش در امان باشد.

۱۲. گوشهای او تیزتر از گوشهای اسب در تاریکی است.

۱۳. چون دل بترسد، خواب از چشم برود.

۱۴. آزاده آزاده است، حتی هنگامی که به سختی گرفتار آید.

۱۵. ارزش انسان به دو عضو کوچک است: قلب و زبان.

۱۶. صدای آسیابی می‌شنوم، ولی آردی نمی‌بینم (طبل تو خالی).

۱۷. هر کس به خشکسالی گرفتار آید به دنبال مرتع سرسبز گردد.

۱۸. وای بر دردمندی که با بی درد همتشین شود.

۱۹. هر که گله به گرگ سپارد ستم کند.

۲۰. مار بجز مار نزاید (عاقبت گرگ زاده گرگ شود).

۲۱. سوار بی رقیب برنده است (مثل برای کسی که به بعضی از خوبیهای خود مغرور است و خوبیهای دیگران را نمی‌بیند).

۲۲. تیردانها را پیش از تیراندازی باید پر کرد.

۲۳. البیان و التبیین (چاپ حلبی)، ۱۸۳/۱-۱۸۹، ۳۰۴/۳.

در شرف و قدرت و دانش و حکومت و سخنوری و اندیشمندی می‌ستودند.^۱ و نیز می‌گوید: «یکی از قدما که به قدرت و ریاست و سخنوری و حکمت و تیزهوشی و زیرکی شهرت داشت، لقمان بود.»^۲ و او غیر از لقمان حکیم است که نام او در قرآن کریم آمده است.^۳ نویسنده ماده «لقمان» در دایرة المعارف اسلامی معتقد است که شخصیت لقمان، سه مرحله را پشت سر گذاشته است: (أ) مرحله جاهلی: در این مرحله لقمان عاد را می‌بینیم که عمری طولانی داشت و قصه کرکس‌ها در مورد او گفته شده است. عرب‌ها معتقد بودند که لقمان به اندازه هفت کرکس عمر کرده است و هر کرکس که می‌مرد، دیگری به جای آن می‌نشست. آخرین کرکس، گُبد بود و در شعر شاعران فراوان ذکر شده است.^۴ (ب) مرحله قرآنی: در این مرحله لقمان همان شخصیتی است که سوره به نام او اختصاص یافته است. مفسران میان این لقمان و «بلعام» حکیم بنی اسرائیل ارتباط برقرار کرده و گفته‌اند که او لقمان بن باعور بن ناحور بن تارخ بوده است؛ و این همان نسب بلعام است.^۵ (ج) سپس مرحله بعد آغاز می‌شود که در آن داستان‌های زیبایی در مورد لقمان بافته شده است و نمونه آن را در کتاب «أمثال لقمان» می‌بینیم که با اسلوبی سست نوشته شده و مطالب آن پیش پا افتاده و سطحی است.

ما نمی‌توانیم آنچه را در دایرة المعارف اسلامی آمده است بپذیریم، مگر اینکه قبول کنیم لقمان عاد، همان لقمانی است که نام او در قرآن آمده است. از طرف دیگر هیچ مدرکی در دست نیست که این ادعا را ثابت کند؛ بلکه بر عکس همواره می‌بینیم که علمای عرب میان این دو تفاوت قائل شده‌اند. در کتاب‌های امثال، بعضی از مثل‌های لقمان عاد آمده است،^۶ در حالی که امام مالک در کتاب «الموطأ» بعضی از مثل‌های لقمان حکیم را ذکر کرده است.

از جمله افرادی که در دوره جاهلی به فراوانی حکمت و مثل شناخته می‌شدند، اَکْثَم بن صیفی تمیمی^۷ است. از حکمت‌هایی که به او نسبت داده شده می‌توان به عبارات زیر اشاره کرد: تباعدوا فی الدیار تقاربوا فی المودة^۸ - لیس من العدل سرعة العدل^۹ - لو أنصف المظلوم لم یبق فینا ملوم^{۱۰}. همچنین از حکیمان جاهلی «عامر بن الظَّرب»^{۱۱} را می‌توان نام برد که قاضی بود و عرب‌ها برای داوری در اختلافاتشان به او مراجعه می‌کردند^{۱۲}.

۱. همان، ۱/۱۸۴.

۲. همان، ۱/۳۶۵.

۳. ر.ک. البیان و التبیین، و تفسیر ابو حیان (چاپ چاپخانه السعادة)، ۷/۱۸۶، و قصص الانبیاء، تعلی (چاپ قاهره)، ۳۴۰، و خزانه الادب، بغدادی (چاپ بولاق)، ۲/۷۷.

۴. ر.ک. المعمرین، سجستانی (چاپ چاپخانه السعادة)، ص ۳، حیا الحیوان، دمیری (چاپ چاپخانه الخیریه)، ۲/۳۰۶.

۵. ر.ک. تعلی، ۳۴۰، و تفسیر ابو حیان، ۷/۱۸۶.

۶. ر.ک. مجمع الأمثال، میدانی، ۱/۲۳ و ۵۶.

۷. ر.ک. مجمع الأمثال، ۲/۱۴۵، و جمهرة الأمثال، عسکری، حاشیه جلد ۱ ص ۱۲۰، و شرح ابن أبی الحدید بر نهج البلاغه (چاپ چاپخانه دار الکتب العربیة الکبری)، ۴/۱۵۵.

۸. دوری و دوستی.

۹. شتاب در سرزنش کار عادلانه‌ای نیست.

۱۰. اگر مظلوم را انصاف باشد هیچ کس ملامت نگردد.

۱۱. ر.ک. مجمع الأمثال، ۱/۲۱۱ و ۲/۱۸۳.

۱۲. البیان و التبیین، ۳/۳۸.